

به بهانه نهم و دهم تیر ماه ، سالروز تولد بابک خرم‌دین و حضور مردم در قلعه بابک در شهر کلیبر

با تو می گویم ای دوست دشمن رفتار ، انصاف‌علی هدایت



ایران درآستانه " تجزیه " است و به جبر زمانه ، تجزیه خواهد شد. اگر... اگر به " اگر " ها توجه کنند ، ایران از تجزیه جان برون خواهد برد والا به چند کشور کوچک تقسیم خواهد شد . شاید برای مدت زمان کوتاهی در دوران جنگ با عراق ، به خاطر جنگ و مسائل امنیتی حاشیه ای آن، این فکر، در بسیاری از ملت‌هایی که در ایران زندگی می کنند، کم رنگ شد ولی ظلمی که مرکز، به پیرامون ، متن، به حاشیه ، یک ملت به ملت‌های دیگر می کند ، باعث پر رنگ تر شدن خواست این ملل شده است . به گونه ای که یکی از نگرانی های اصلی سیاستمداران ایران ، تجزیه ایران است . هم اکنون ، افرادی مثل نویسنده همین مقاله ، برخی از اصلاح طلبان ، اصولگرایان و پان ایرانیست ها ، نیروهای ملی - مذهبی و... و حاکمیت از این نگرانی و دغدغه رنج می برند .

از طرف دیگر، بسیاری از همین طیف های نگران یک پارچگی ایران ، کشور های دیگر را طراح " تفکر " تجزیه طلبی عنوان می کنند تا سنگینی مسئولیت اتفاق صد در صد محتمل را از دوش خود برداشته ، به دوش دیگران (خارجی ها) بگذارند. آنان ، با این فرا فکنی ، می خواهند ، هر گونه مسئولیت خودشان در تجزیه ایران و وقوع نزاع بر سر خاک در میان کشورهای ریز آینده را انکار کرده و بر گرده دیگر کشورها بیاندازند. آنان اسرائیل را طراح نقشه " از نیل تا فرات " و انگلستان و آمریکا را طراح تجزیه کشورهای بزرگ خاور میانه ، از جمله ایران و روسیه سابق را طراح تجزیه بخش‌هایی از ایران ، برای دست یابی به آبهای آزاد و گرم جنوب ایران عنوان می کنند و حمایت آن کشور از نهضت جنگل در شمال و جنبش " دمکرات " در شمال غرب ایران (در آذربایجان و کردستان در 1324-1325) را به عنوان شاهد ادعای خود عنوان می کنند .

بخش تندرو (رادیکال) مخالفان تجزیه ایران ، برای جلوگیری از تجزیه ایران عزیز، طرح ملت واحد ، ملتی با تاریخ مشترک ، ملتی با دین مشترک ، ملتی با زبان مشترک ، با نژاد مشترک و ... را در پیش می کشند و حتی گام پیش گذاشته و ملت‌هایی که در ایران زندگی می کنند را " ملت " نمی دانند . بلکه آنها را اقوام و اقلیت های قومی می شمارند که ایرانی نیستند و در ایران بی ریشه اند. لایه ترکها از نسل مغولان و تالار یا نوعی فارس و آریایی و... هستند . شاید هم ...

این دسته از سیاستمداران ، به هر دلیل منطقی و غیر منطقی ، دست می یازند تا نشان دهند که ایران جزو کشورهای کنیترالملت نیست . یک ملت ، با یک زبان ولی با لهجه های مختلف ، با نژاد آریایی ، با دین اسلام یا دین قدیم تر ایرانی (زرتشت) در این خاک و جغرافیایی که ایران نامیده می شود ، زندگی می کنند و هر کس در فکر امتیاز خواهی و حق و حقوق طلبی باشد ، تجزیه طلب است . تجزیه طلب هم خائن و عامل خارجی است . حکم خائن و عامل خارجی هم معلوم است و باید بمیرد ! اما اگر بیش از یک نفر یا قوم باشند ، گول دشمن یا کشور خارجی را خورده اند و یا جزو اقوام وحشی مهاجم به ایران هستند و حقی در این آب و ملک ندارند و باید سرکوب شوند ...

گرچه من از تاریخ ، زبان شناسی ، تبار شناسی (نژاد شناسی) ، تاریخ سازی ، تاریخ نویسی ، دوباره نویسی تاریخ ، تحریف تاریخ ، باستان شناسی و... سر رشته ای ندارم ، ولی نمی توانم بپذیرم که من ترک ایرانی از مهاجمان به ایران هستم که با حمله مغول و تاتارها یا ... به ایران آمده و در اینجا ماندگار شده ام و به سرعت تولید مثل کرده و عرصه جغرافیا را بر ساکنان اصلی نیمی از ایران ، تنگ کرده ام . به گونه ای که ملت های ساکن در اینجا ، مثل علف هرز، در سایه رشد من ؛ ملت ترک ، نه تنها رشد نکرده ، بلکه نژادشان منقرض شده است .

نمی توانم بپذیرم که " زرتشت " آذربایجانی نبوده یا " بابک خرمدین " فارس بوده یا اسیرانی که از این منطقه به دست اعراب مسلمان افتاده و به بردگی به پایتخت مسلمانان برده شده بودند و به زبان ترکی صحبت می کردند ، یا حامیان " خرمدینان " که سال ها در مقابل تسلیم ایران به عربها ، مقاومت کردند ، هم ترک نبودند یا ساکنان اصلی این سرزمین نبوده اند .

این در حالی است که باید پرسید : وقتی در ایران ، اولین حکومت بنیان گذاشته شده ، در کدام محدوده جغرافیایی و کدام قوم و ایل ، اتفاق افتاد ؟ آن قوم و ایل ، برای دسترسی به منابع انسانی و مالی اقوام و ملت های حاشیه ای و کناری خود ، به کدام نواحی ، لشکر کشی کرد ؟ با قتل و عام چه تعداد از انسانها ، سیطره نظامی و سیاسی خود را بر دیگر نواحی و ملت ها ، مستولی ساخت ؟ چند بار در تاریخ ایران ، حمله به دیگر ملت ها و اشغال آنها و عقب نشینی از خاک آنها رخ داده است؟ آیا آن جغرافیا و ملت هایی که به اشغال نظامی حکومت های ایران در می آمدند ، ایرانی بودند ؟

می دانیم که فردوسی ، جز دوره چندم مبارزان استقلال خواهی ایران با اعراب بود . مبارزان دوره اول با اعراب ، از آذربایجان تا خراسان پراکنده بودند و فرهنگ ، دین ، تاریخ ، زبان و نوکری عربهای مهاجم را نمی پذیرفتند . وقتی آن دسته پیشرو ، قتل عام شدند (سرخ جامگان و سیاه جامگان و ...) سالها بعد ، در میان ایرانیان تسلیم شده و معرب شده ، نسل جدیدی ظهور کرد که به شدت مخالف سلطه فرهنگی اعراب بود . یکی از آنها ، صاحب شاهنامه است . او در آن کتاب که مهمترین کتاب و سند تاریخی ، یکپارچگی خواهی ایران ، پان ایرانیست ، پان فارسیست ها و پان حکومت ها است، وجود و حضور ملت های ایرانی ، در دوران بسیار دور تر از اسلام را پذیرفته اند و نام قدیمی آن را در کتاب خود آورده است. یعنی فردوسی به عنوان یک ایران پرست و ایران خواه ، وجود ملت های ایرانی ساکن در زیر حکومت اسلام یا قبل از اسلام را " انکار نکرده " بلکه با

آوردن نام آن ملت ها که اغلب هم با حکومت حاکم در جنگ و ستیز بودند وجود ، حضور و مشارکت آنان را در تاریخ و سرنوشت ایران به رسمیت شناخته است . از همان مهمترین سند تاریخی بر می آید که حکمران هر ملت یا نژادی هم در صورت ضعف قدرت مرکزی ، نه تنها از قدرت مرکزی تبعیت نمی کرد ، بلکه با قدرتهای دیگر یا متحد می شد و یا به آنها می تاخت و سراسر ایران را اشغال می کرد و حکومت و سلسله جدیدی را پایه گذاری می نمود.

به هر حال ، ما ایرانیان (از هر نژادی) در طول تاریخ ، بارها به خاک ملت های دیگر هجوم برده و بر توسعه ارضی خود ، اقدام کرده ایم و و بارها نیز در مقابل استقلال خواهی آنها ، کوتاه آمده و عقب نشسته ایم . نمی توانیم این بسط و قبض سیاسی و ارضی را نادیده بگیریم و انکار کنیم . به عنوان نمونه ، تاجیکستان ، ترکمنستان ، ارمنستان ، آذربایجان ، افغانستان، هندوستان ، بخشهایی از پاکستان کنونی ، بارها در زیر چکمه مهاجمان ایرانی مانده اند و بارها هم به ایران ما حمله کرده و خود را از یوغ ما ایرانیان آزاد کرده اند.

خلاصه آن که :

کاری به گذشته ندارم که پدرم ، پدر ترک من ، کی بود؟ از کدام نژاد بود ؟ چرا به این سرزمین آمد یا چرا سرزمین خود را تحت سیطره نظامی ، سیاسی و دینی ایران درآورد و تسلط آن را پذیرفت؟ آیا پدر ترک من صاحب این سرزمین بود ولی مهاجمان او را به زیر سلطه سیاسی ، نظامی ، فرهنگی و دینی کشیده اند و او در پرهیز از قتل عام و کشتار دسته جمعی فرزندانش ، سر تسلیم فرود آورد؟ آیا پدر ترک من ، اشغال آرام ایران کنونی را در سر می پروراند؟ آیا او خود را مالک واقعی و پشت پرده سیاستمداران می دید؟ و... که سکوت کرده بود و در کمتر مقطعی از تاریخ ، علیه حکومت مرکزی شوریده و کشتار به راه انداخته است؟ آیا در خون پدر ترک من ، انسان کشی نبوده ، این زن در او فعال نبوده و از کشتار و قتل عام لذت نمی برده است؟ آیا در رگ های پدر ترک من ، جز احترام به حقوق ملت های دیگر ، جز احترام به آزادی ، قانون ، احترام به ادیان دیگر ، چیزی جاری نبوده ؟ ... بی خبر هستم .

چرا پدر ترک من زبان فارسی را زبان شعر ، حکومت و علم قرار داده بود و با آن پز می داد؟ ... چرا خاقانی ، مولانا و صد ها اندیشمند ترک من به فارسی نوشته اند ؟... چرا پدر ترک من در چند صد سال گذشته حکومت مرکزی را هم در دست داشت اما بر گسترش و سیطره فرهنگی خود و شکوفایی اقتصادی منطقه و مام میهن خود ، اقدام نکرده است ؟ ...بی خبرم ...

چرا پدر ترک من که منشاء ترویج همه سبب‌های تمدن جدید در ایران بود ، از آموزش‌های مدرن ، سیاست مدرن ، قانون ، پارلمان و ... تا صنعت ، در تاریخ معاصر سهم خواهی نکرده است ؟ ... نمی دانم . چرا پدر ترک من گرسنگی می کشد ، گوشت مردگان خود را می خورد، اما تسلیم مهاجمان فارس برای سرکوبی " مشروطه خواهی " نمی شود ؟... چرا پدر ترک من قانون ، پارلمان و مشروطه را به ایران برمی گرداند و به آذربایجان قناعت نمی کند ؟ و آذر بایجان را تجزیه کرده و به کشور تبدیل نمی کند ؟ ... چرا پدر ترک من تبریز را پایتخت نمی کند و به پایتخت ایران- تهران می رود؟ ... نمی دانم . چرا پدر ترک من در تهران و به دست فارس ها کشته می شود ولی باز هم سر به عصیان بر نمی دارد ؟ ... در شگفتم ... از درک چرایی باز پس گیری امتیازهای سیاسی و اقتصادی پدر ترک من ، پس از باز گرداندن قانون اساسی ، پارلمان ، مشروطه به ایران و جایگزینی فقر و عقب ماندگی با رشد قبلی ، به عنوان جایزه و پاداش اقدامش را تحمل می کند و سر به شورش بر نمی دارد؟ ...عاجزم... وقتی پدر ترک من در آذربایجان اولین حکومت " دموکراتیک - دموکراسی " را برقرار می کند ، برای خود کاخ ریاست جمهوری ، دانشگاه ، پارلمان ، آزادی رسانه ها ، و... به راه می اندازد اما در شگفتم که شعار تجزیه طلبی سر نمی دهد . نهایت خواست او خود مختاری در زیر چتر " ایران بزرگ " است اما سیاستمداران تنگ نظر مرکز ، او را به تجزیه طلبی متهم می کنند . نمی دانم که اگر پدر ترک من تجزیه طلب بود ، چرا ماندن و مقاومت در برابر سپاه مرکز را بر نمی گزیند و از شور و شوق مردم برای جان فشانی بهره نمی گیرد و... اما به خاطر یکپارچگی ایران و جلوگیری از قتل عام احتمالی و کشتار مردم از هر دو طرف را نصب العین (راهکار سیاسی) خود قرار می دهد و خود را تبعید می کند؟ ... نمی دانم چرا چنان می کند؟

من فرزند همان پدر ترکم . من ترکم . من آذربایجانیم . چرا که من فکر می کنم

: ایران مال من است. من اگر بخواهم ایران را تجزیه کنم هم ، نمی توانم ... چون نمی توانم فرزندانم را بکشم . از قتل و غارت متنفر بوده ام و هستم . از خون ریزی هم . من نمی توانم بر روی فرزندانم شمشیر بکشم . من آذربایجانی نمی توانم به تنهایی از مواهب تمدن لذت ببرم و فرزندانم را محروم ببینم اما... اما

کاری نکنید تا کاسه صبرم لبریز شود . از صبر و تحمل سوء استفاده نکنید . کوتاه آمدن سیاسی مرا با رنگ ترس ، با هم نیامیزد ! من از مرگ نمی ترسم ! و ناچار و مجبور به انتخاب راهی غیر از راه پدرانم نکنید !!

کاری ندارم که آریایی هستم یا تورانی . آذربایجانی هستم یا نیستم . از کجا آمده ام یا مام وطن ، مال من بوده است و کسانی آن را اشغال کرده اند . ترک هستم یا لوجه ای از فارسی ؟ من انسانم . من فرزند پدر ترک انسانم هستم . من از خون و خونریزی ، از ظلم و ستم ، بیزارم . من به کسی ظلم نمی کنم . ظلم کسی را هم تحمل نمی کنم . به زیر ستم نمی روم و بر کسی ستم روا نمی دارم . ولی ...

ولی من فرزند همان ترکم که آزادی می خواست و ترور شد . من فرزند همان پدرم که پارلمان می خواست . قانون می خواست . احترام می خواست . اداره خود را با دستان خود می خواست . نگران تجزیه ایران بود . به زیر پرچم هیچ کشوری نرفت . به سفارت هیچ کشوری پناهنده نشد . من هم ، حق و حقوق انسانی ، طبیعی ، فطری ، قانونی ، بشری و بین المللی خودم را می خواهم . برای به دست آوردن آن کوتاه نخواهم آمد . عقب نخواهم نشست . دست نخواهم کشید .

اگرچه تو را می شناسم . حيله های سیاست تو را می شناسم . با پرچسب های سیاسی تو آشنا هستم . می دانم که تو مرا به " تجزیه طلبی " ، " پان ترکیسم " و... متهم خواهی کرد . دستگیرم خواهی کرد . شکنجه ام خواهی کرد . بچه هایم را گرسنه خواهی گذاشت . شهرها و روستا هایم را خالی از سکنه خواهی کرد . فرزندانم را به بیگاری خواهی کشاند . پست ترین کارها را به فرزندان من خواهی داد . مرا مسخره خواهی کرد . برایم جوک خواهی ساخت و ...

من با جنگ روانی تو آشنایم . تو را می شناسم . تو هم مرا می شناسی . می دانی که تجزیه طلب نیستم اما تهمت و اتهام زدن ، شیوه سیاسی تو است . تو همه حکومت ، قدرت ، ثروت ، قانون ، امر ، دستور ، فرمان ، جان ملت ها ، مال ملت ها ، ناموس ملت ها را یک تنه می خواهی تا همه به زیر فرمان و دیکتاتوری تو باشند . تو برای ارضای خواست حیوانی و قدرت طلبی خود ، مرا متهم

می کنی و مرا از حقوقم محروم میکنی و بر من مارک تجزیه طلبی می زنی و... تا حکومت کنی و از من بهره سیاسی و اقتصادی ببری .

تو را می شناسم . با سیاست های تو آشنایم . در سینه تو ، اهریمن قدرت و سلطه بر من و همسایه های دیگرم ، لانه کرده است. تو نه به انسان ، نه به حقوق انسانی ، نه به حقوق طبیعی و فطری ، نه به حقوق بشری ، نه به کنوانسیون های بین المللی ، نه به قانون خودت ، نه به قانون اساسی خودت و... به هیچ چیز و

موضوعی ، احترام نمی گذاری . تو حتی به همراهان و همخونان ، هم نژاد های خودت هم رحم نمی کنی . آزادی ، قانون ، حقوق و حقوق بشر را از آنان هم دریغ می کنی . دلم برای خودم می سوزد . اما برای اطرافیان تو بیشتر از خودم می سوزد . من ترک ، من کرد ، من عرب ، من لر ، من خراسانی ، من سیستانی و بلوچستانی ، من گیلکی ، من ترکمن ، و من ... می دانم و آگاهم که تو می خواهی همه چیز لازمه انسان بودن را از من بگیری و به من حق و اجازه ندهی تا از حقوق خود بهره مند شوم . برای خودم تصمیم بگیرم و خودم را آن گونه اداره کنم که خود می خواهم . من این را درک کرده ام و می دانم اما اطرافیان تو که در ناز و نعمت (بیش از من) غرق هستند ، نمی دانند که در چه جهنمی به سر می برند و حاکمانشان ، برای این که من آزادی نخواهم ، سرنوشتم را خودم در دست بگیرم ، دموکراسی را در مام میهن به اجرا نگذارم ، آن را اخ می نامد و اطرافیان تو هم آن را اخ می گویند و نمی دانند که چه کلاهی بر سرشان می رود و چه در گران بهایی را از آنان می گیری . تو ، به نام وحدت و یکپارچگی وطن ، او را از تجزیه ، خود مختاری یا فدارالیسم می ترسانی و همه ما را به سوی تاریکی و آینده مبهم ، پیش میبری و ما را با هم دشمن می سازی . اما من و تو ای ایرانی ، دشمن نیستیم . ما هم از تجزیه ایران می ترسیم . چرا که حاکمان ما ، به بهانه تجزیه ، حقوق ما را از ما دریغ می کنند و ما هم می پذیریم .

من سال هاست که نگران تجزیه ایران هستم و فریاد می زنم اما تو را نمی ترسانم . ترساندن و مارک ، برچسب و انگ زنی ، کار و شیوه سیاسی من نیست . من شرافتمندانه با تو سخن می گویم . از درد هایم ، رنج هایم ، خواسته هایم ، نیاز هایم ، از کو تاهی ها ، از تنگ نظری ها ، از خفقتان سیاسی ، از محرومیت خودمان در اداره خودمان با تو سخن می گویم اما تو به خواست من ، آرزوی من ، اراده من ، حق و حقوق قانونی و اولیه من ، ارج و احترام نمی گذاری و حفظ سلطه ات را بر هر چیزی ، حتی یکپارچگی ایران ، ترجیح می دهی . تنها چیز مهم برای تو، بهره مندی از من است . استثمار من ، برای تو مهم است . اگر چنین نیست ، چرا در، خواسته هایم و حقوقم و... با من همراه نیستی؟ و محکوم می کنی؟

من چه خواسته ام و چه می خواهم ؟

کاری به گذشته تاریخی خودم و خودت ندارم . گذشته ها ، گذشته است و ما در حال و آینده زندگی می کنیم و بحث بر سر گذشته ها ، دعوای میان تھی است که ثمری ندارد مگر برای تاریخ نویسان بی طرف . من اکنون با این زبان و با تاریخ و فرهنگ خودم زندگی می کنم که تو مرا نمی فهمی . تو باید مرا به عنوان یک انسان و با حقوق برابر با خودت ، به رسمیت بشناسی . حقوقم را که در گذشته غصب کرده ای ، به من بازگردانی .

سال هاست که برای باز پس گرفتن حقوق خود ، در چهار چوب قانون تو رفتار می کنم. اگر چه قانون تو بسیار ناقص است و فقط منافع تو را تامین می کند اما آن را هم در مورد من ترک ، من کرد ، من بلوچ ، من ترکمن ، من عرب ، من ... اجرا نمی کنی . سال هاست که با زبان سیاست و اجتماع ، حقوقم را از تومی خواهم . تو اما ... حقوقم را به من نمی دهی . اگر بر مزاریکی از پدران عاقل ، اندیشمند ، قانون خواه ، مبارز ، وطن پرست و... می روم ، دستگیر می کنی ... بازداشت می کنی ... باز جویی ام می کنی ... محاکمه ام می کنی ... محکوم می کنی ...

اتهام ؟

پان ترکیسم ... پان کردیسم ... پان عربیسم ... تجزیه طلبی ... همکاری با گروه های تجزیه طلب ... رابطه با کشور های خارجی ... دیدار با هم وطنان فراری و خارج از کشور...و...

دلیل ارائه شده بر اثبات اتهامم ؟

اجتماع در قلعه بابک ، اجتماع بر سر مزار باقر خان ، اجتماع در پارک مشروطه ، اجتماع بر سر مزار پروفسور زهتابی ، شبستری

...و

مگر اجتماع ممنوع است ؟

قانون تو اجتماع بدون سلاح و بدون توهین به مبانی اسلام را آزاد گذارده است. اما حاکمان ، قدرت طلبان و دیکتاتورهای تو ، به من اجازه نمی دهند در خارج از شهر و در اطراف قلعه و پادگان و دژ تاریخی که سمبل تاریخی این ملت است - قلعه بابک خرمدین - جمع شوم اگر اجتماع کنم ، تجزیه طلبم می نامد . تهدیدم می کند . به من حمله می کند . می زند . دستگیرم می کند . بازداشتنم می کند . برایم پرونده سازی می کند . باز جویی می کند ...

جالب آن است که قاضی های تو هم به صرف گزارش پلیس تو و بر خلاف قانون اساسی و قانون عادی تو ، محاکمه و محکوم می کنند . آیا برای بزرگداشت پدر یک ملت ، در کوههای دورافتاده هم باید از تو اجازه بگیرم ؟ و تو ما را به تجزیه طلبی متهم کنی ؟ چرا ؟ چون تو می ترسی که من حقوق خود را بخواهم و بر گرفتن آن پای فشارم؟ و همراهان تو هم از خواب غفلت بیدار شوند و حقوقشان را از تو بخواهند ؟

پدر من مشروطه ، پارلمان و قانون را به تو هدیه کرد. گر چه تو طالب دیکتاتوری بودی ، هستی و از دیکتاتوری دفاع می کنی . اگر چنین نبود پدرم را نمی کشتی . مام میهنم را از سفارتخانه ها و کنسولگری ها خالی نمی کردی و به قانون ، پارلمان ، رای ملت و قانون اساسی خود نوشته ات ، احترام می گذاشتی که همه ، ثمره مشروطه ای است که پدر ترک من زنده کرد و به تو با زگرداند . اگر سالگرد مشروطه ، عید تو است ، همه ساله به عزای من ، بدل می کنی . اگر در آن روز ، برای گرامیداشت تنها باقر خانم (تنها سمبل مانده در وطنم) اجتماع کنم تا فاتحه ای بخوانم یا سرود شادی سر دهم ، تو مرا مجازات می کنی . همه ساله ، حوادث قلعه بابکم را تکرار می کنی . دختر و پسر مرا می زنی . بازداشت می کنی ... چرا ؟ چون تو اراده کرده ای تا به فرزندانم انگ " تجزیه طلب " بزنی و مرا تجزیه طلب نشان دهی ...

در همان روز مشروطه ، برای این که تو مرا تنبیه نکنی ، بر سر مزار باقر خانم و تنها " سالار ملت " نمی آیم و به پارک مشروطه می روم ، اما همان سرنوشت را تو برایم رقم زده و مرا می زنی و...

اگر روز تولد پدرانم است و دلم می خواهد جشنی بر پا کنم یا اگر بخواهم سالگرد فوت یکی از پدرانم را بر سر مزارش بگذرانم ، تو مرا می زنی . تو چرا مجازاتم می کنی ؟ چرا دستگیرم می کنی ؟ با من چه کدورت و دشمنی داری ؟ تو از چه می ترسی ؟

من تجزیه طلب و پان ... نیستم . اما تو مرا از حقوق اولیه ام محروم کرده ای و مرا مجبوره انتخاب می کنی . مرگ در خفقان و زندان یا تجزیه طلبی ... اگر مجبورم کنی ، تجزیه طلبی مرا ...

ملاک تو از پان... چیست؟ چرا معیارهای سنجش و تعریف از " پان " را آشکارا بیان نمی کنی ؟

اگر منظور تو از " پان " ، علاقه به وطن ، نژاد ، ملت ، خاک ، آداب ، رسوم ، تاریخ ، موسیقی ، زبان ، لباس ، ساختمان ها ، درختان ، خرابه ها ، آب جاری رود خانه ها ، گیاهان دشت و دمن ، جنگل ، حیوانات اهلی و وحشی ، معادن ، و... وطنم ، زاد گاهم ، مامم است ، اقرار می کنم : من " پان " هستم و افتخار می کنم که وطنم ، خونم ، مادرم ، گذشته ام و آینده ام را دوست دارم اما از حالی که تو برایم به جهنم بدل کرده ای ، بیزارم . من عاشق توسعه این نقطه از خاکم . من برای این نقطه از خاک ، آب ، باد ، هوا ، درخت

، کوه ، دشت ، کشاورزی ، کارخانه ، معلم ، کارمند ، کارگر ، دانشجو ، دانش آموز ، با سواد ، بی سواد ، متخصص و ... برای همه چیزش ... عشق می ورزم و می میرم . و برای سربلندی و آوازه نام مردم خاکم ، مام میهنم تلاش می کنم .

اگر تو می خواهی آنها را از من بگیری ، کور خوانده ای ، نمی توانی . چرا که آنها در خون من جای دارند و من سالها است که برای مذاکره با تو به کوه های سر بلند آذربایجان در کلیبر می روم و امسال هم در نهم و دهم تیر ماه ، به آنجا خواهم رفت و یاد و خاطره قهرمان و اسطوره تاریخم را فریاد خواهم زد و گرامی خواهم داشت و "بابک ! بابک!" سر خواهم داد و در آغوش قلعه بابکم ؛ پدرم ، آرام خواهم گرفت و درد هایم را نیشتر خواهم زد و تصمیم خواهم گرفت ... تصمیمی نو ... و مثل سالهای قبل به سکوت، موسیقی و شعر سپری نخواهم کرد.

من سال هاست که در قلعه بابک پدرم ، اجتماع می کنم و تو هر سال مرا مجازات می کنی . این بر خلاف قانون اساسی تو و قانون عادی خودت است . من با " عشق " به آنجا می روم و با " امید " به شهرم برمی گردم . نفرت از هیچ کس و هیچ ملتی در دل من جای ندارد . گرچه تو با اقدامات خودت ، می خواهی تخم کینه بر فارسها را در دل من بکاری . ولی من با شیوه سیاست تو آشنایم و می دانم که تو می خواهی بهانه بسازی و همه ما را مجازات کنی و به خاک و خون کشی.

من سال هاست که در قلعه بابک پدرم ، اجتماع می کنم . برای اجرای قانون خودت ، به تو فشار می آورم اما تو می ترسی قانون خودت را هم اجرا کنی . مگر من چه می خواهم ؟ من از تو می خواهم :

1- به زبان مادرم (به زبان ترکی) در مدرسه و دانشگاه درس بخوانم . چرا اجازه نمی دهی و با این حال ، از تهاجم فرهنگی بیداد می کنی ؟ ناله می کنی ؟ آیا این کار تو که مرا از مطالعه ، خواندن ، یاد گرفتن و نوشتن زبانم محروم کرده ای و به خطراتین خواسته ، سالهاست که فرزندانم را مجازات می کنی و تجزیه طلبی می نامی ، تهاجم فرهنگی نیست ؟

2- می خواهم با قوانینی این سرزمین و مام میهنم را سر و سامان بدهم که به من تعلق داشته باشد . به نیازهای من پاسخ بدهد . قوانینی که فرزندانم را خوشبخت کند . آزادی ، دموکراسی ، حقوق بشر ، جمهوری عرفی ، جدایی دین از مذهب را برایشان هدیه کنم .

3- می خواهم همه مسئولان خرد و کلان میهنم را از میان فرزندان خودم انتخاب کنم . من نمی خواهم مستشار خارجی امور فرهنگی ، آمو زشی، شهر سازی ، آب و فاضلاب ، ارتباط (تلفن ، پست ، رادیو ، تلویزیون ، اینترنت ، نشریات ، ...) ، دانشگاه ها، مدارس ، سازمانها و ادارات و... مرا کنترل و اداره کنند . مگر فرزندان من نمی توانند امور خودشان را خودشان اداره کنند که تو خودت را قیمشان می دانی . من قیومیت و سرپرستی ، ریاست و حکومت تو را بر امور خودم قبول ندارم و تو را باعث همه عقب ماندگی های خودم می دانم . به تو اطمینان ندارم و به اعمال و رفتار تو مشکوکم . تو باید بپذیری که من می توانم و می خواهم امور خودم را خودم سر و سامان بدهم و اداره کنم .

4- من می خواهم با تو در اداره این سرزمین بزرگ ایران ، نقشی مساوی و برابر داشته باشم .

5- می خواهم آرزوها و امیدهای ملت را خودم نقاشی کنم . خودم بسازم و به آنها برسم . من نمی خواهم تو برایم نقشه بکشی و آرزوهای خودت را بر من تحمیل کنی و من برای رسیدن به آرزوهای تو ، کار کنم . می خواهم ، باشم . همان طور که تو می خواهی .

6- می بینی که من می خواهم پارلمان خودم ، قانون اساسی خودم ، قانون عادی خودم ، اقتصاد خودم ، مالیات خودم ، صنعت مورد نیاز خودم ، سازمانها و نهادهای اداری و امنیتی خودم ، پلیس خودم ، سیاست رفاهی خودم و... و حتی زندان خودم را داشته باشم . اگر می خواهی ، تو هم آنها را برای خودت داشته باش. اگر مایل هستی ، می توانیم یک پارلمان و دولت مرکزی با چند وزارتخانه خیلی کوچک برای سر و سامان دادن به امور برون مرزی مشترک هم داشته باشیم . یعنی من فدرالیسم را به

تو پیشنهاد می کنم . با دولتی حد اقلی تا تو در سایه آن ، اگر خواستی به خودت آزادی ، دموکراسی ، قانون ، پارلمان ، رفاه ، بهداشت ، آموزش ، ... بدهی ، اما من همه آنها و البته بهترین نوع همه آنها را برای ملت من از دنیا ، گل چین خواهم کرد . تو می توانی آزادی مطبوعات ، احزاب ، اجتماع ، آزادی عقیده و بیان عقیده را از ملت برای کوتاه زمانی دریغ بداری اما من می خواهم ملت من بر سرم فریاد بزند . در قلعه بابک اجتماع کند . متهم به تجزیه طلبی نشود . متهم به خیانت به کشورش نباشد . آزادی و آزادگی را در آزادی و حکومت خود ساخته و با معیارهای خود ، تجربه کند . من می خواهم برای ملت من بهشت خودمان را بسازم . جهنمتان یا بهشتتان ارزانی خودتان باد ! بهشتی که تو می سازی ، جهنم من است . می خواهم در بهشت زمینی و خود ساخته ام ، بزیم .

اگر با من هم نقش شوید ، این کشور می تواند در سایه فدرالیسم ، یکپارچه بماند . وگرنه تجزیه خواهد شد اما کی ؟ مسلماً در شرایط مساعد داخلی و بین المللی .

چرا؟

چون تو نفس کشیدن را برایم سخت ترین کارها کرده ای . حقوقم را پایمال کرده ای و من حقوق عقب ماندگیم را می خواهم . اگر درخواست این حقوق ، تجزیه طلبی است ، من تجزیه طلب هستم . اگر مجبورم کنی تا میان محرومیت از حقوق بشر و تجزیه طلبی ، یکی را انتخاب کنم ، تجزیه طلبی را بر می گزینم . تا از عقب ماندگی رهایی یابم .

اگر تو حقوق مرا پیش از آن که شرایط داخلی و بین المللی ، تو را مجبور به پذیرش فدرالیسم کند ، به من باز پس بدهی ، شاید تاریخ مشترک ما به عنوان یک سرزمین دوام بیاورد ولی در شرایطی که تو مجبور به پذیرش باشی (مثل تحمیل مشروطه بر تو از طرف من) ، معلوم نیست که من بخواهم با تو هم کاسه شوم . پس بهتر است داو طلبانه ، حقوقم را به من باز پس دهی و فدرالیسم را برقرار سازی تا از خطر تجزیه برجهیم .

من سالهاست که به تنهایی به کوههایی می روم که روزگاری بابک خرمدین و ایرانیان آزاده ، در آن با اعراب مهاجم می جنگیدند و خواست ها ، اراده ها و امید های خود را به اعراب اعلام می کردند . من سال ها است که به آنجا می روم و باز هم خواهم رفت . حتی اگر فدرالیسم برقرار شود . چون بابک خرمدین ، سمبل آزادی خواهی ، آزادگی و استقلال من است . او پدر قهرمان من است و من یاد او را گرمی خواهم داشت . و در همان جا اجتماع خواهم کرد . سخنرانی خواهم کرد . خواست هایم را تکرار خواهم کرد . احزاب و جمعیت های غیر دولتی و مستقیم را پایه ریزی خواهم کرد . افکار عمومیم را بسیج خواهم کرد . به تو فشار خواهم آورد تا حقوقم را به رسمیت بشناسی . اگر بخواهی ، مثل گذشته ، مجازاتم کنی یا آنجا را به پادگان و منطقه نظامی بدل کنی ، ... من ... باز هم خواهم آمد . اگر اراده کرده ای که نا امنی ایجاد کنی ، من نمی ترسم . زندانها را پر خواهم کرد . به سازمان های بین المللی ، از تبعیض نژادی که تو در حق من روا می داری ، شکایت خواهم کرد . از تهاجم فرهنگی که تو برای حذف فرهنگ من ، تاریخ من ، و همه چیز من ، روا داشته ای شکایت خواهم کرد .

بگذارید من در آرامش و امنیت ، یاد قهرمان و پدرم ؛ بابک خرمدین را در خارج از هیاهو و فتواها گرمی بدارم و به دور از هر گونه از خشونت ، خواست های ساده و قانونی و حقوق انسانی خود را بر زبان آورم . از من نخواهید که از حرکت ها و جنبش های مسالمت جویانه خارج شوم . گر چه تو می خواهی دهه اول تیر ماه امسال را با خون فرزندان من رنگین کنی . اما خون فرزندان مرا نیز . تو هم فرزند منی . من نیز فرزند آزادی خواه این خاکم که در قلعه بابک ، اجتماع خواهم کرد . تو می توانی به خواست های مسالمت جویانه من گوش بدهی . از یک دندگی و لجاجت بر سر افکار قدرت طلبانه خودت ، دست برداری و مشارکت من بر سرنوشت مشترکمان را قبول کنی .

اما بابک خرمدین ، قلعه بابک ، کوههای سر سبز آن دیار ، تنها مال آذربایجان نیست . آنجا یک منطقه فرا ملی و بین المللی است که همه آزادیخواهان ، آزادگان به آنجا می آیند و خواهند آمد . سالهاست که نمایندگان اعراب ایران ، کردهای ایران ، فارس های ایران و تهران ، شیراز ، یزد ، اصفهان ، گیلکی ها ، ترکمن ها ، لرها و دیگر ملت های ایرانی به آنجا می آیند و هم قدم با فرزندان آزاده این

بوم ویر، صدای آزادی و ترانه عشق به میهن، سر می دهند. من از همه ایرانیان آزاده و مردم آزاده جهان می خواهم: " **من را تنها نگذارید** ". به آذربایجان ایران بیاید و شاهد نمایش دوستانه، برادرانه و عاشقانه ده ها هزار نفری آزادگان آذربایجان، در قلعه تاریخی و سرزمین بین المللی آزادگان؛ قلعه بابک باشید. از احترام، ادب، شادی، موسیقی، رقص، فرهنگ، تاریخ، دموکراسی، آزادگی مردم این منطقه، به سرزمین خود تحفه ها ببرید و صدای من را تنها نگذارید... در سرزمین بین المللی آزادی، آزادگی را سراغ بگیرید و تمرین کنید و شاهد تاریخی رفتار انسانی باشید.

نهم و دهم تیر ماه، قلعه بابک و روح آزاد مردان و آزاد زنان ایران، به شما خوش آمد خواهد گفت و دست در دست شما، خواهد رقصید و آواز سر خواهد داد و به سخنرانی های شما گوش خواهد سپرد. اما مواظب فرزندان سیاستمداران دیکتاتور پیشه باشید تا شما را به عکس العمل های غیرعقلانی و غیرانسانی و خشن نکشاند. آنها تلاش خواهند کرد تا شما شعاری بدهید یا کاری بکنید تا آنها بهانه بدست آورده و خون ریزی کنند. بدست آنها بهانه ندهید.

ای مخالفان آزادی و آزادگی، من با شما کاری ندارم. کاری به کارمان نداشته باشید... امنیت آنجا را به هم نریزید. تخم کینه و دشمنی در دل فرزندان من نکارید. برایم پرونده سازی نکنید. دستگیر، بازداشت، محاکمه و محکوم نکنید. خود را از مقابل سیل جمعیت من، کنار بکشید. این سیل جاری خواهد شد همان طور که تاکنون جاری شده است. کوه های زیاد دیگری در سراسر ایران بزرگ است، مانورهای نظامی تان را در آنها برگزار کنید. به من، مردم من، بزرگان ملت من، آزادگان من، بی حرمتی نکنید تا حرمت ببینید.

آنان که به یکپارچگی ایران می اندیشند، اجازه نخواهند داد، کسی به مردمی که در قلعه بابک اجتماع می کند، نازک ترازگل بگوید و من آذربایجان، گل به قدمهایتان خواهم ریخت. چرا که من یک ملت. ما هر کدام یک ملتیم. ملت ترک، ملت کرد، ملت ترکمن، ملت بلوچ، ملت عرب، ملت گیلکی، ملت فارس و... من می دانم که حقوقی دارم. این حقوق را " باید " بگیرم. اگر بر تو باشد، حقوقم را به من نخواهی داد. همان طور که تاکنون نداده ای. برای به دست آوردن حقوقی که هیچ شخصی (چه حقیقی و چه حقوقی) نمی تواند آنها را از من سلب کند یا به من هدیه کند، تلاش می کنم. برای بدست آوردن حقوقم از طریق مسالمت آمیز، اقدام کرده ام. حضور همه ساله ام در قلعه بابکم، یکی از این راه ها است تا تو و حکومت مرا، اجتماع مرا، خواست هایم را، آرزو هایم را، تلاشم را و صلح خواهیم را دیده و به من و هر چه هستم و می خواهم و مال من است احترام بگذارید. به من باز پس دهی و برای ندادن آنها به من، دست به خشونت نزنی.

من نه تنها در آن قلعه اجتماع خواهم کرد که اجتماع و تجمع، یکی از حقوق اولیه من است، بلکه تلاش خواهم کرد، چنین اجتماعهایم را گسترش دهم. تعدادش را زیاد تر کنم. حکومت، حاکمیت، رهبران و دولت تو را مجبور به پذیرش اجتماع خواهم کرد و خواست هایم را برایش بر خواهم شمرد. خواست هایم را به او تحمیل خواهم کرد. او مجبور است به من و خواست هایم احترام بگذارد. حقوقم را به رسمیت بشناسد. چرا که من او را به رسمیت شناخته ام و امیدوارم تو و او هم مرا به رسمیت بشناسید. وگرنه تن از تحمل یک طرفه خواهم شست. چرا که او ادعا می کند حکومت و خواسته من هست. اگر ادعایش درست است و صداقت دارد باید به اصول و بازی مردم - حکومت تن دهد. تن دادن به این بازی دوطرفه، پرهیز از جبر، زور، نظامی گری و متهم کردن و اتهام زدن است. همان طور که من از به کار بردن زور پرهیز می کنم. چرا که من دلبسته دموکراسی هستم و دموکراسی از راه تحمل می گذرد. البته تو چیزی به من نداده ای که فراتر از حقوق من باشد و من، به تو تحمیل کرده باشم. بلکه از تو می خواهم از شنیدن خواست ها، حقوق و آرزو هایم، بوی خشونت و نا برد باری حس نکنی و علیه من نشوری. از زور استفاده نکنی و کودکی خودت را پشت سر بگذاری و سر بر حقوقم فرود آوری. تا رابطه دیرینه ما ادامه یابد. چرا که تو ادعا می کنی حاکمیت برخواسته از مایی. اگر تو خود را از ما می دانی، نه بر ما، به خواست ما، اراده ما، حقوق ما و آرزو های ما، احترام بگذار و در بازی دموکراسی، شرکت کن. ما هستیم. چه در قلعه بابک، چه در آسیاب خرابه، چه در پارک مشروطه، چه در سر مزار باقرخان و ستارخان، چه در سر مزار اندیشمندان دیگرمان و... هستیم و خواهیم بود و تو مجبوری بودن ما را تحمل کنی. چون ما صاحب این کشور و سرزمینیم و حق داریم که برای خودمان تصمیم بگیریم. اگر بازی دموکراسی را به عنوان یک شیوه حکومت بر مردم بپذیری، زندگی و جامعه آرام و امنی خواهیم داشت اما اگر اکنون نپذیری، ما خود و خواست هایمان را به تو تحمیل خواهیم کرد. چون اگر ما نخواهیم، تو نمی

توانی دوامی داشته باشی . یعنی ما محتاج تو نیستیم که به گدایی درگاہت آمده باشیم . بلکه تو نیازمند مایی و برای کسب مشروعیت شرعی و قانونی ، باید به گدایی در خانه ما بیایی .

ما خط قرمزی برای تو برسمیت نمی شناسیم . چرا که تو باید مجری اراده ما باشی . اما خطوط قرمز تو را ما ترسیم می کنیم . آن چه ما بخواهیم و نخواهیم (هر دو) خطوط قرمز تو است . تو باید به آن گردن نهی تا رابطه ما بماند و تو مشروعیت اعمال قدرت و قانون را داشته باشی و به اعمال آنها ادامه دهی . نمی دانم چرا حضورما در قلعه بابک و قبور پدرانمان به خطوط قرمز تو ، تبدیل شده است؟ آیا تو با خواست ، حقوق ، اراده و آرزوهای ما مخالفی و ما را به رسمیت نمی شناسی ؟ و ما نباید خواست ، حق ، اراده و آرزویی داشته باشیم ؟ چون کارهای ما ، اندیشه های ما ، حقوق ما ، خواست ما و اراده ما ، خطوط قرمزی است که تو برای خودت ترسیم کرده و قسم خورده ای که اگر ما اراده کردیم از حقوق خود ، خواست خود ، اراده خود و آرزوی خود استفاده کنیم و به آنها برسیم ، تو ما را به خاک و خون بکشی ؟

ما با فرزندان پلیس ، اطلاعاتی و نظامی خود قهر نکرده ایم . آنان را گر چه گاهی به ما بی حرمتی ها کرده اند ، طرد نکرده ایم . دشمن نمی شماریم . آنها دوستان و فرزندان مايند . ما به آنها احترام می گذاریم و از فرزندانمان می خواهیم به ما احترام بگذارند . ما از شما فرزندانمان ، فرار نمی کنیم و انتظار نداریم شما هم از ما فرار کنید . شما می توانید انسانی تر رفتار کنید . به حرفهای ما گوش کنید . خواستههای ما را شنیده ، به مقام های کشوری برسانید . این بزرگترین خدمتی است که شما می توانید به سرزمین خود بکنید و بزرگترین خیانت شما آن خواهد بود که رو در روی اعضای خانواده و والدین خودتان ایستاده و به آنها خشونت بورزید . به وطنتان خیانت کنید !!

من ملزم هستم قانون اساسی و قوانین عادی تو را بخوانم . بدانم . اصول و موادی از حقوقم در آنها را باید جمع کنم و تکثیر کنم . بخوانم تا اگر فرزند نا خلفی مرا دستگیر کرد، زد ، باز داشت کرد ، مانع راهم شده تهدیدم کرد ، برایم پرونده سازی کرد ، بازجویی ام کرد ، محاکمه ام کرد ، محکومم کرد و به زندانم انداخت ، بدانم که به تو چه بگویم . چگونه پاسخ دهم و تو را ملزم به اطاعت و احترام به قانونی کنم که مدعی خدمت به آن هستی و می خواهی آن را اجرا کنی .

می دانی و می دانم که اجتماع و تجمع قدرت در دست فرزند آدم _ هر انسانی با هر نام و نشانی ؛ شاه ، شاهنشاه ، امپراتور، قیصر ، وکیل ملت ، سایه خدا ، آیت الله ، رئیس جمهور... فساد آور است . می خواهم قدرت را تجزیه کرده و از دست یک یا چند شخص حقیقی یا حقوقی خارج ساخته و آن را به جای اشخاص یک کشور بسیار بزرگ ، در میان اشخاص حقوقی ایالت های کوچک ، تقسیم کنیم . آیا تو با فکر من مخالفی ؟ آیا این مخالفت تو را مجبور می کند که به ما زور بگویی و از قدرتی که برای مدت کوتاهی در دستانت تو گرد آمده است ، سوء استفاده کنی ؟ این جایز نیست . چون بذر کینه و انتقام جویی را در دل ها می نشاند و ما نمی خواهیم ، در آینده از تو کینه ای به دل داشته باشیم و انتقام جویی کنیم . چرا که ما خود را مقید به مراعات قانون می دانیم و از تو انتظار داریم قانون خودت را که منافع تو را - نه منافع ما - بیشتر تامین می کند ، بیش از ما مراعات کنی . خشونت و دیکتاتوری ، بذر خشونت ، نفرت و انتقام جویی را می کارد و آبیاری می کند و ما نمی خواهیم . ما انسانهای صلح و آشتی و قانونمدار هستیم . تو چه طور ؟ آیا باز هم ، راهم به قلعه بابک را خواهی بست ؟ مانور نظامی برقرار خواهی کرد ؟ مرا خواهی زد ؟ بازداشتم خواهی کرد ؟ پرونده سازی و بازجویی کرده و محکومم خواهی ساخت ؟ نهم و دهم تیر ماه نشان خواهد داد که تو به من و خواستههایم احترام خواهی گذاشت و به رسمیت خواهی شناخت ؟